

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»

سال اول / شماره چهارم / زمستان ۱۳۹۲

سیطره قرآن در معارف بهاء ولد

زهرا معینی فرد^۱، اسحاق طغیانی^۲ و حسین آقاحسینی^۳

چکیده:

در میان متون نثر عرفانی معارف بهاء ولد متنی ادبی و یگانه دانسته می‌شود. این کتاب مجموعه‌ای از یادداشتهای بهاء ولد (۶۲۸) است که به شکلی بدیع و متفاوت از دیگر آثار عرفانی نگاشته شده است. معارف، در بردارنده پراکنده‌گویی‌های او در موضوعات مختلف است. با نگاهی گذرا در پاره‌های ناپیوسته این کتاب، آنچه مکرر و پیوسته به نظر می‌آید حضور چشمگیر آیات قرآنی است. بهاء ولد در توجه به آیات قرآنی نوآوری‌هایی داشته و اگر مهمترین ویژگی نثر معارف را شگردهای بیانی در تحلیل‌های قرآنی بدانیم هیچ‌گزارف نمی‌نماید. این جستار با بررسی‌ای مختصر از گونه معارف به عنوان شالوده‌ای برای بررسی منسجم آغاز شده و با نگاهی زبانی و محتوایی خلاصه شده است. بررسی نخست تلقی‌ای زبانی است که با عنوان زبان شاعرانه به سامان می‌رسد. بررسی دوم بررسی محتوایی است که در پی یافتن شگردهای درون‌متنی معارف است که با تجربه‌های درونی و بیرونی بهاء ولد گره می‌خورد. در گزارش پایانی ایدئولوژی اشعری بهاء ولد حائز اهمیت دانسته می‌شود. نویسنده برای تبیین این موارد با ارائه شواهدی مختصر و در عین حال دقیق از متن کوشیده است در چپه‌ای تازه به سوی دنیای شگرف این متن بگشاید.

کلید واژه‌ها: معارف بهاء ولد، تفسیر عرفانی، زبان شاعرانه، تفسیر درون‌متنی، تفسیر ایدئولوژیک

مقدمه

موج گسترده توجه به قرآن و آیات قرآنی نقش مهمی در گسترش تصوف و نوشته‌های عرفانی ایفا می‌کند. این توجه در دو شکل نمود پیدا می‌کند، ابتدا در تفاسیر عرفانی که نهضت بزرگی

*** تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۱۵

۱ - نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان z.moeinf@yahoo.com

۲ - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

۳ - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

در تأویل - یعنی کشف معانی پنهان و بیان رموز قرآن - محسوب می‌شود. «سیر تاریخی تفاسیر صوفیه نشان می‌دهد که جدا شدن ایشان از ظاهر قرآن و عبور ایشان از ظاهر کلمات با زبان ایشان وابستگی کامل دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۵) و دوم حجم قابل ملاحظه‌ای از تفسیر آیات را در مطاوی تألیفات عرفا می‌توان یافت، خواه در قالب آثاری که مشحون از تجلی و لحظات ناگهانی است و خواه در آثاری که بیشتر توجهش پرداختن به اصطلاحات فنی و تعلیم مبانی تصوف است. دغدغه این نویسندگان، تنها گنجاندن مضمون و اشارات قرآنی در آثار خود نیست بلکه روند بی‌وقفه و مداوم حضور آیات با اهداف مختلفی از جمله: تصریح عقاید و نظریات، بیان تجارب روحی و جلوه‌گری بی‌پروای لحظات عاشقانه با کلام دوست است. بی‌تردید معارف بهاء ولد (قرن ششم) در گروه دوم این تقسیم‌بندی جای می‌گیرد. این کتاب، مجموعه یادداشت‌هایی است که حاصل تأملات بهاء ولد در آیات قرآنی، لحظه‌های خلوت، تجارب شهودی، اتفاقات روزمره و مسائل اعتقادی و اجتماعی در ادوار مختلف زندگی اش است. بخش‌های زیادی از این کتاب با ذکر آیه‌ای از قرآن و تفسیر آن آغاز می‌شود؛ فروریختن آیات در بخش‌های دیگر نیز با هدف نمایاندن این حقیقت است که نویسنده از هیچ کوششی برای به‌تصرف درآوردن مضمونهای قرآنی برای بیان اشتیاق و هیجانات درونی فروگذار نمی‌کند؛ در این لحظه، لذت و مزه سرمستی، متن را دیگروگون می‌کند و آیات قرآنی همزمان از طریق تعامل با متن از خاستگاه خود گسسته شده و معانی‌ای نو جلوه می‌کند. برای شناخت و فهم کتاب معارف توجه به چگونگی استفاده از آیات، ایدئولوژی بهاء ولد از به‌کارگیری آیات قرآنی و نوع ارتباط آیات با متن ضرورتی غیر قابل انکار است چرا که بخش مهم و قابل توجهی از حجم معارف را آیات قرآنی و تفسیر آنها دربرمی‌گیرد. این مقاله در نظر دارد به سطره قرآن در معارف بپردازد. مسلماً برای بررسی یک متن اولین قدم شناخت گونه آن متن یا در متن مورد نظر گونه مسلط بر متن است که قوانینی را بر آن حاکم کرده و الگو و ساختار مشخصی را موجب می‌شود.

نگاهی ژنریک^(۱) به معارف

در فراسوی محتوای خاص هر متن، قراردادهای گونه چارچوب‌های ارجاعی را به وجود آورده و موقعیت‌های متفاوت را برای سوژه ایجاد می‌کنند. این قراردادها به عنوان نظام‌ها یا رمزگان‌های نشانه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرند گونه‌ها با هم تداخل می‌کنند و متون بر اساس قراردادهایی شکل می‌گیرند که به بیش از یک گونه تعلق دارند. «گونه‌ها صرفاً ویژگی‌ها و

مشخصه های متون نیستند، بلکه چارچوب های واسطه گری میان متون، سازندگان و تأویلگران هستند. به گفته فالر، گونه امر ارتباط معنایی را ممکن میسازد، واضح است که انتساب یک متن به یک گونه، بر چگونگی خوانش متن تأثیر میگذارد. گونه، شیوه های ممکن را برای تأویل متن الزامی میکند، و خوانندگان متن را به سوی خوانشی قابل ترجیح، رهنمون میسازد.» (چندلر، ۱۳۹۱، ص ۶۵) هر متن در یک نوع یا گونه مشخص قرار می گیرد برای بررسی هر متن ویژگی های معنایی، محتوایی و ساختاری غالب بر آن را مشخص کرده و سپس رابطه ی آن را با قراردادهای نوع خودش معلوم کرده و با مقایسه آن با متن های مشابهش الگویی از آن ارائه می دهیم. برای این منظور به وجه غالب (Dominant) این متن که آن را از اقرانش متمایز کرده توجه می کنیم. وجه غالب را می توان به عنوان عنصر کانونی اثر هنری تعریف کرد که دیگر عناصر را زیر فرمان دارد، آنها را تعیین می بخشد و دگرگون می سازد. وجه غالب یکپارچگی ساختار را تضمین می کند. (یاکوبسون، ۱۳۷۷، ص ۳۲) حضور پررنگ آیات قرآنی، عنصر کانونی وغالبی است که در معارف بهاء ولد دیگر بخش ها و وجوه این نوشته را تحت تأثیر خود قرار داده است. ساختار معارف قطعه گون و نامنسجم است ساختار متونی که در نوع ادبی تفسیر عرفانی قرار می گیرند نیز این گونه است. «ما نظام یا ساختار عمودی را در برابر نظام افقی یا خطی به کار می بریم. ساختار خطی به گفتار یک ساختار روایی می دهد ولی در محور عمودی که مورد نظر ما در بحث تأویل عرفانی است مفسر یا مؤول در تلاش نیست که رابطه متن قرآنی با جهان خارج را کشف کند او کاری به سلسله حوادث و کنار هم چیدن آنها ندارد بلکه می خواهد ببیند به جای هر یک از نشانه های متن چه مدلولی می توان قرار داد.» (مشرف، ۱۳۸۲، ص ۷۵) رشته پیوند قطعه های مختلف در این اثر آیات قرآنی است.

خویشاوندی نوع ادبی معارف با نوع تفسیر عرفانی از لحاظ ساختار مشابه و عنصر کانونی به منزله تعیین گونه معارف نیست. تفسیر عرفانی، گونه ی بنیادی و ابتدایی است که از قرآن سرچشمه می گیرد و در محور قرآن باقی می ماند، حال آن که کتاب معارف بهاء ولد دارای گونه ی تلفیقی است، اگرچه سرچشمه این نوشته زبان عرفانی و تأمل در آیات قرآنی است ولی این متن آشوبگر نوع تفسیر عرفانی است و در این قالب نمی گنجد. بهاء ولد سخن پرداز معطوف به ذهن است که رو به خویشتن خویش دارد و نوشته هایش با نوع ادبی جریان سیال ذهن و نوشته های فراواقعی (سوررئال) قرابت دارد و به همین دلیل نوشته او متشکل از بخش هایی به ظاهر آشفته و ناپیوسته است. او می کوشد زندگی درونی را از طریق رشته ای از

تصاویر و دلالتها ترسیم کند؛ این تصاویر با خاطرات راوی در هم می آمیزد، جریان خاطرات به طور مستمر با طغیان شط ایده ها، فکرها و تجربه های تازه در همان آغاز فصل رها می شود. بنابراین روی کردن مولف به آیات قرآن زمینه ای برای پیوند خوردن این نوشته با انواع متفاوتی همچون شطح، مجلس گویی، خودزندگینامه، اعترافات و ... است که پی در پی با یکدیگر پیوند می خورند. در واقع آیات قرآنی لنگری^(۲) است که به تعیین دیدگاه های خواننده و ترسیم جهان متن پیش از خوانش منجر می شود و این متن را در زمره متون عرفانی و گاه با بی دقتی در زمره متون تفسیر عرفانی جای می دهد. بنابر نظر مصحح کتاب، استاد فروزانفر «یکی از جهات اهمیت این کتاب اهتمام مؤلف است به قرآن کریم و شرح اسرار آن نامه آسمانی چنان که کمتر فصلی است که در آن یک یا چند آیه قرآن مذکور نگردیده و در بیان و توضیح آن سخن نرفته باشد و در همه این موارد مؤلف سعی کرده است که رموز کتاب مبین را به عبارات روشن و به وسیله تمثیلات که غالباً منتزع از امور حسی یا نزدیک به حس است بیان کند و آن مطالب باریک و لطافت آمیز را در کسوت عبارات جلی و آشکار درآورد چنان که همه مستمعان مجلس و طبقات مختلف مریدان وی از عالم و عامی و سالک و واصل آن اسرار را دریابند ... بهاء ولد می کوشد تا مشکلی را آسان و درخور فهم نماید». (فروزانفر، ۱۳۵۲: ص ۱۳۵۲) (ص ۱۳۵۲) (فروزانفر معتقد است بهاء ولد می کوشد رموز کتاب مبین را به عبارات روشن بیان کند، ولی در بیشتر موارد او سعی می کند با تمسک به آیات قرآنی حالت درونی خود را روشنتر بیان کند برای این منظور معنای هر آیه را متناسب با حیات درونی خویش بیان می کند، برای نمونه در تفسیر آیه «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» به حالات و صفات مشترک خود با الله می پردازد: «نظر در ادراک خود می کردم دیدم که ادراک در من نبود جای دیگر بود و آن آمدن ادراک و رفتن ادراک در ضبط و اختیار من نیست بازدیدم که آن ادراک منم پس مرا الله می آرد و می برد و هر زمان گویی من به الله برجسیده ام. هر گاه که الله آمد مرا آورد و من صفت الله ام و هرگاه که الله رفت مرا برد وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». (بهاء ولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۰) این گونه معانی و استنباط ها در لابلای صفحات این کتاب شکلی نامتوالی و گسیخته به خود می گیرند که در پی افاده هیجانانگیز و تلاطم های درونی و بیرونی اوست. بنابراین معارف از سبک و سیاق متونی که در گونه تفسیر عرفانی شکل گرفته متمایز است. بر اساس توضیحات قبلی وجوه تمایز این نوشته از گونه تفسیر عرفانی به شکل فهرست وار از این قرار است:

۱- محور بیان در معارف من نویسنده است ولی در متون تفسیر محور بیان او (پروردگار، صاحب کلام) است

۲- معارف بهاء ولد مخاطب محور نیست و تفسیرها و یادداشتهای او برای مخاطب خاصی پرداخته نشده (زرین کوب، ۱۳۶۹، صص ۲۷۹-۲۷۸) ولی تفاسیر عرفانی گاه جنبه تعلیمی می یابد و مخاطب محور است.

۳- زمان ماضی استمراری زمان شیفتگی و عالم رویاست که به حال استمراری تعبیر می شود این زمان، زمان غالب در معارف بهاء ولد است که نوشته های آن میان حال و گذشته می باشد که فرازمان محسوب می شود.

بنابراین گونه معارف، گونه ی تلفیقی است که در بخش های مختلف آن ردپای انواع ادبی متفاوتی دیده می شود ولی زنجیر پیوند معانی این بخش های گسسته، آیات قرآنی و استنباط ها، تفسیرها و گاه تأویل های بهاء ولد است. بررسی کامل هر دو جنبه فرم و محتوا در این مقال نمی گنجد به همین دلیل در بخش فرم به زبان پرداخته و در بخش محتوا به شیوه تفسیر درون متنی آیات نظر خواهیم داشت.

زبان شاعرانه بهاء ولد در تفسیر آیات

متجلی ساختن حالت های ذهنی پیچیده و کشف و شهودها از طریق توجه به قرآن در متون عرفانی کمال اهمیت را داشته است. در متون تفسیر عرفانی، تأویل رایج ترین شیوه است که نوعی پیوند دوسویه میان ظاهر و باطن قرآن محسوب می شود. تفسیرهای عرفانی نمونه کامل توجه کامل مفسر به واژگان، نشانه های متن و فراتر رفتن از مرز نحو است. به کارگیری لایه های معنایی مختلف با در هم شکستن مرزهای متداول زبانی امکان پذیر می گردد. در دیگر متون عرفانی در گونه های مختلف زبان غالب و قابل بررسی زبان اشارت و رمز است که با هدف عارف مبنی بر پوشیده کردن اسرار و پنهان کاری تناسب دارد، اما در بررسی های قرآنی هدف، روشن کردن و بیان لایه های معنایی مختلف آیات است. چنان که در بخش قبل بیان شد وجه غالب معارف بهاء ولد توجه به معنای آیات قرآنی است ولی هدف و گونه اصلی معارف تفسیر عرفانی نیست. بنابراین در بررسی بخش هایی که بهاء ولد به آیات قرآن اشاره داشته دو مرتبه ملحوظ است: مرتبه ای که جهت گیری پیام به سوی پیام است و مرتبه ای دیگر که جهت گیری پیام به سوی موضوع پیام است^(۳). در سطح اول با نقش ادبی و جنبه شعری کلام بهاء ولد مواجه هستیم و در سطح دوم با استنباط و تفسیر روشن آیات قرآن.

آمیختگی حالات و تجربه های صوفیانه با اشارت های قرآنی، مطلب را در قالب نشانه های قرآنی به ساخت شعری تبدیل می کند. «شعر تجلی گاه ساختهای متفاوت و محل تلاقی فرمهای مختلفی است و می تواند چهار ساخت مختلف را در آن واحد بازتاباند ۱- ساخت لفظی ۲- ساخت تصویری. ۳- ساخت صوتی و اگر شعر موزون و مقفی باشد. ۴- ساخت موسیقایی».

(مهرگان، ۱۳۷۷، ص ۱۲۰)

ملموس ترین ویژگی جمله هابی که در معارف نقش شعری دارند ساخت لفظی و ساخت تصویری است. تصاویر و الفاظی که بهاء ولد برمی گزیند موجز و متعارف است و برخلاف اصطلاح سازی ها و پیچیدگیهای شاعرانه زبان دیگر عرفا، به دلیل سادگی و نزدیکی آن به زبان روزمره، عاشقانه و تأثیرگذار است. برای مثال: "الله را گفتم که دلم گفت کتابی باید، گفتم که چشمم گفت سحابی باید، گفتم که تنم گفت خرابی باید؛ باز الله ر گفتم که دلم نماند گفت کتابی کم گیر گفتم که چشمم نماند گفت سحابی کم گیر گفتم که تنم نماند گفت خرابی کمگ گیر..." (بهاء ولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۱)

شاعرانه بودن متن به موجب ساخت لفظی و تصویری آن است و هرگز به معنای پیرایه بستن به خود نیست. «بیان معارف بهاء ولد بیانی حسی و ساده و دور از پیرایه های هنری است. از تأمل در متن معارف، خواننده احساس می کند که مؤلف یا گوینده این کلمات اهل عبارت پردازیهای شاعرانه و بافتهای استعاری نیست تا از رهگذر آن گونه شگردها به ابزار بلاغی حسامیزی دست یافته باشد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲، ص ۴۸۱)

بهاء ولد در بررسی آیات قرآن یا گریزهایی که به آیات فراوان قرآنی داشته، اگرچه به نقش ادبی کلام بی توجه بوده و بر معنا تأکید دارد اما درک زیبایی سخن او در این بخش ها رمز تأثیرگذاری آن است. توجه به حروف و کلمات یکی از قاعده های زیبایی است برای مثال در تفسیر هو الحی القیوم با توجه به کلمه حی که به دو معنی زنده و کوی است، به بررسی این آیه پرداخته است و نقش ادبی کلام را از معنارسانی متمایز کرده است: «الحی القیوم کویی چرا می روی که نومید باشی؟ من کوی نومیدی نهاده ام و کوی امید نهاده ام و کوی جانفرا نهاده ام و کوی غم نهاده ام، چرا کویی نروی که هر ساعتی امید زیاده شود و تازه تر شوی اگرچه خاک شوی». (بهاء ولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۵۱) این معنای موجز و زیبا از بی بدیل ترین تفاسیر این آیه محسوب می شود.

در تفسیر سوره تین (۹۵) که تنها به آیه اول اشاره کرده است، کلمه تقویم (آیه ۴) را رمز اصلی این سوره دانسته و از تعبیر معنایی این کلمه به عمق معنای این سوره که با آیات بعدی پیوند دارد اشاره می‌کند: «وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ» قسم به کف پای بزرگان، تقویم قیمت و قیمت گران مایگی بود آدمی از همه گرانمایه ترست». (همان، ج ۲، ص ۱۳۸) تقویم به معنای قیمت و قیمت یعنی ارزشمندبودن و آدمی از همه ارزشمندتر است. در بسیاری از تفاسیر تقویم را به معنی قوام دانسته اند و «قوام» عبارت است از هر چیز و هر وضع و هر شرطی که ثبات انسان و بقایش نیازمند بدان است. ولی بهاء ولد با درهم ریختن حروف به معنایی بدیع دست یافته و از این طریق به هدف اصلی این سوره اشاره می‌کند، چنان که در تفاسیر آمده است این آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» جواب چهار سوگند قبل و مرکز معنایی این سوره است «وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»، بهاء ولد با بیانی موجز و شاعرانه بدون هیچ ابهام و پیچیدگی به تفسیر پرداخته است.

توجه به معانی رمزی حروف و پیوند این معانی با حالات درونی و بیرونی یکی دیگر از جنبه های قابل توجه در معارف بهاء ولد است: «الم الف یعنی منم که چو الله می گوید که منم کجا نظر کنم تا بی شبهت بینمش باسانی سوی هوا و آسمان نظر کردم گفتم در هر جزو هوایی و موجودی که نظر کنم الله آنجاست... همه اجزای جهان در تصرف او عاجز و جمله جهان چون خاضعان و عابدان پیش او متغیر می شوند هوا تنک تنک می شود چون دل مشتاقان و باران قطره قطره میچکد چون اشک چشم عاشقان و اوصال کوه در قیام متخلع می شود و چون استخوان و اجزای پیران سست و واهی می گردد اکنون در هر چیزی نظر می کنم در تصرف الله چگونه خاضع اند». (همان، ج ۱، ص ۱۴۰) در تفسیرهای عرفانی حروف مقطعه را نشانه های رمزی دانسته و تعبیری پیچیده از آنها ارائه می کنند برای مثال حلاج در تفسیر المص چنین می گوید: «الف ، الف مألوف است و لام ، لام آلاء است و میم، میم ملک است و صاد، صاد صدق است». (حلاج، ۱۹۵۴، ص ۳۵۹؛ مشرف، ۱۳۸۲، ص ۱۸۳) ولی بهاء ولد از این رویکرد رمزی کردن معانی اجتناب کرده و به ساده ترین شکل به بررسی و تحلیل می پردازد. تشابه حرف ابتدایی آیه الم با کلمه انا موجب تطابق این دو از دیدگاه بهاء ولد می گردد و سپس کلام را با تصاویر بدیع و شاعرانه ادامه می دهد.

تصورپردازی در اندیشیدن به معانی آیات و پیوند آن به تجربه های عرفانی از دیگر سطوح قابل بررسی زبان شاعرانه بهاء ولد است. او برای تدوین وارائه روشن معانی از تشبیه و تمثیل یاری

می گیرد. در همین راستا می توان به تشبیه زمین به چاه برای درک معنای حبل الله اشاره کرد: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا يُعْنَى این زمین چاهی است و در حرص رفتن و تنیدن درین چاه فرورفتن است در چاه قارون و اگر فرونمیروی روی در چاه تاریکی چرا می بینی زود دست بحبل الله زن و جهدی بکن تا از این چاه برآیی... باری نظر بیرون چاه کن تا صحرایی بینی آخر چند بمیتین گرد چاه را میکاوی». (بهاء ولد، ۱۳۵۲، ص ۹۸)

در پاره ای دیگر، او به یاری تمثیل و توجه به ساخت واژگانی کلمه فتح کوشش می کند به سرچشمه معنایی آیه ابتدایی سوره فتح دست یابد: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» شما درهای غیب را بزنید تا ما گشاییم آخر سنگ خارا را توانستیم شکافتن و آب خوش از وی پدید آوردیم و آتش از وی ظاهر کردیم چون تو طالب باشی دل سنگین تو را هم توانیم شکافتن و از وی آتش محبت و آب راحت توانیم ظاهر کردن آخر بنگر که خاک تیره پی کوب کرده ر ابشکافتیم و سبزه جان فزا رویانیدیم و پیدا آوردیم همچنان از زمین مجاهده تو هم توانیم گلستان آخرتی ظاهر کردن و پیدا کردن آخر بدین خوان کرم ما چه نقصان دیده ای که چنین نومید شده ای». (همان، ج ۱، ص ۶۴) بهاء ولد از تعبیر لفظی فتح به معنی گشودن، شکافتن به عالم معنا و معرفت راه می یابد و بدون توجه به معنای برون متنی این آیه که بنا بر اتفاق مفسرین اشاره به فتحی است که خدا در صلح حدیبیه نصیب حضرت محمد (ص) فرمود، با تمثیل شکافته شدن سنگ خارا معنایی عارفانه و درونی را می شناساند. این معنا تنها در پی دق الباب غیب حاصل می شود.

ارجاعات درون متنی و تفسیر

بهاء ولد طبق رسم مجلس گویان^۴ در نوشته های خود سخن را حول آیه ای مطرح می کند؛ برداشت او درباره آیات در سه سطح قابل بررسی است:

۱- نشانه های متن (آیه مورد نظر)، در این خصوص عناصر اشاره ای متن اهمیت به سزایی دارند، در هر آیه، کلمه و یا عبارتی تکیه گاه آیه محسوب می شود که عنصری ارجاعی به خارج از متن به حساب می آید. بهاء ولد به کمک این نشانه های ارجاعی به لایه معنایی و زیرین آیه دست می یابد.

۲- در وهله بعد او برای دست یافتن به لطیفه های معنایی در شبکه ای از روابط متنی فرو می غلتد. فرآیند تفسیر بهاء ولد به فرآیند حرکت در میان متن قرآن تبدیل می شود، او صریحاً نوعی ارجاع متن ایجاد می کند یعنی به آیات دیگر استناد می کند. «بخش های پیشین و

پسین یک تکه‌متن نیز، اگرچه جزء متن بزرگ‌تری‌اند که آن تکه‌متن نیز جزء آن است، اما به‌نوعی بینامتن‌های آن به شمار می‌روند.

در برخی متون زبان‌شناختی معاصر، از این نوع بافت متنی با عنوان متن مجاور یا هم‌متن یاد کرده‌اند». (ساسانی، ۱۳۸۴، ص ۴۲) در حقیقت او با استفاده از خود متن قرآن دست به خوانش متنی می‌زند و عنصر برجسته (نشانه برجسته) در یک آیه به عنصر دیگری در آیه دیگر قرآن ارجاع می‌شود. این خوانش، خوانشی میان‌متنی است که با ارجاعات نشانه‌ای امکان‌پذیر است. «در حالی که اصطلاح بینامتنیت به طور عادی برای اشارات به دیگرمتون به کار می‌رود، نوعی اشاره‌ی نسبی وجود دارد که می‌توان آن را «درون‌متنیت» نامید. درون‌متنیت به روابط درونی که در داخل متن وجود دارند می‌پردازد. دیدگاه درون‌متنیت بر این نکته تأکید می‌کند که متون دارای بافت هستند». (چندلر، ۱۳۸۷، ص ۲۹۳-۲۹۲)

مفسرانی چون علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، اساساً به تفسیر قرآن با قرآن معتقدند که به نوعی هر آیه، سوره یا به تعبیری «متنی» باید در پرتو آیه‌ها یا متن‌های مرتبط با آن تفسیر شود. نظر ایشان در این باره چنین است: «خداوند سبحان که در قرآن تجلی نموده کلام خود را به عنوان نور مبین و تبیان کل‌شیء معرفی می‌کند و ممکن نیست چیزی نور باشد و معذک دارای نقاط مبهم و تاریک بوده و محتوای آن روشن نباشد و نیز ممکن نیست کتابی بیانگر همه معارف و اصول سعادت بخش انسانی باشد و خود، بین و آشکار نباشد چه اینکه ممکن نیست کلامی هدایت‌جهانیان را تأمین نماید و خود نیازمند به هادی دیگر باشد تا او را توضیح دهد بنا بر این هیچ مطلب مبهمی در قرآن وجود ندارد، تا قرآن را به کمک غیر قرآن بشناسیم بلکه قرآن را باید به خود قرآن شناخت چه اینکه نور را باید با خود نور دید و بین‌الذات را باید با خود آن بین‌شناخت و چیزهای دیگر را به وسیله او مبین نمود». (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۱۶) پس در مرحله اول او از طریق نشانه‌ها (سمانتیک) به عمق معنایی آیه دست می‌یابد و در مرحله بعد او می‌کوشد با کمک آیات دیگر قرآن به استنباط در موضوع مورد نظر دست یابد ۳- پیوند معانی با احوال درونی و بیرونی برای وصف تجربه‌ها، ایدئولوژی‌ها و باورها و نظایر

آن

رویکرد بهاء ولد درباره آیات قرآن رویکردی ترکیبی از سه سطح مذکور است. برای نمونه دو آیه معروف قرآنی که عرفا و مفسران زیادی درباره آن سخن گفته‌اند بررسی خواهد شد.

۱- «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى»

۲- ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾

در ابتدا گفتگوی ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) درباره رؤیای ذبح مطرح شده و سپس در تفسیر، آن را با شرک خفی پیوند زده و بالاخره با رویکردی درون متنی این معنی را با آیه ۲ سوره ۲۵ مربوط می کند: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ﴾ یعنی ای پسرک من و ای بچگک من بنرمی و مرحمت و مهربانی میگفت آن ساعت ازین سخن بوی مودت و کمال رأفت می آمد... مگر تن مردم چون صفحه تیغ است و فرزند در وی چون گهر مینماید و در بهشت رویش چهارجوی روانست رنگ رویش و لب لعلش چون چشمه خمر را ماند روان و سپیدی او چون چشمه شیر را ماند که چشمه چشمه برمی روژد و شیرینی او چون عسل را ماند و طراوتش آب زلال را ماند که نرگس و ارغوان درو رسته اکنون ای ابراهیم تو خلیل منی گا هگاهی این نظرت به پسر می رود بیک نظر دو منظور نتوان دیدن و بیک قدم طالب دو محبوب نتوان بودن آنرا محو کن تا همه نظرت بما باشد و از شرک خفی پاک شو - أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ بِرِ تَخْتِ دَوْلَتِ مَرِ اَيْنِ بِنْدِگَانِرَا بِعَالَمِ غِيبِ نَشَانِدِه اِنْدِ وَ نِثَارِ رَاحَاتِ بِرِ سَرِشَانِ مِی پَاشِنْدِ وَ اِنْدِرِینِ دُنِیَا ثِنَایِ اِیْشَانِ مِی رَاِنْدِ وَ نَامِشَانِ رَا دَرِ جِهَانِ سَايِرِ مِی دَارِنْدِ وَ دَرِ اَن جِهَانِ رَاحَتِشَانِ مِی رَسَانِنْدِ کِه رَاحَتِ نَصِيبِ اَن جِهَانِ اِسْتِ تا دَرِ هَرِ دُو جِهَانِ اِیْشَانِ رَا جِلْوِه کِرْدِه بَاشِنْدِ پِدَرِ پَسِرِ دَرِ مِیْبَازِدِ وَ پَسِرِ سَرِ دَرِ مِیْبَازِدِ اِگَرِ مَحَبَّتِی چِنِینِ بَاشِ». (بهاء ولد، ۱۳۵۷، ص ۱۰۹-۱۰۸) محور سخن در این قطعه حول آیه ۱۰۲ سوره ۳۷ می چرخد و عنصر ارجاعی در این متن ذبح می باشد که به معنی کشتن و قربانی کردن می باشد، بهاء ولد از معنی لغوی ذبح به عنوان یک نشانه، محو کردن را در نظر گرفته و با نگاهی عرفانی قربانی کردن را به معنی پاک شدن از شرک خفی دانسته است برای تأیید این استنباط این آیه را به فرمان خداوند به ابراهیم و اسماعیل در سوره بقره پیوند زده ﴿وَ عَهْدُنَا اِلَیْ اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْمَاعِیْلَ اَنْ طَهَّرَا بَيْتِی لِلطَّائِفِیْنَ وَ الْعَاكِفِیْنَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ در حقیقت با یافتن تکه های مختلف داستان ابراهیم به خوانشی درون متنی با نشانه های ارجاعی متقن دست یافته، او با اشاره به طَهَّرَا بَيْتِی که در سوره و فضای دیگری بیان شده طهارت و ذبح را با هم برابر دانسته و با جابه جایی آیات قسمت های مختلف داستان ر اکنار هم گذاشته و برداشتی نوین و تکوینی ارائه داده است؛ این نوع خوانش با فن کلاژ^۵ در بینامتنیت که الحاق پاره های متنی به یکدیگر است مرزهای مشترک می یابد.

تفاوت در محوریت عناصر ارجاعی در یک آیه، برداشت ها را به کلی دیگرگون می کند برای مثال در قطعه دیگری بهاء ولد به همین آیه می پردازد ولی این بار واژه سعی ، نشانه ارجاعی به فرامتن و درون متن محسوب می شود: ﴿ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ .الایه﴾. گفتم هر کس سعی می کند و می رود بطرفی هر که روی بآبادانی دارد بدانجای که آبادانیست می رسد و هر که روی بویرانی دارد همچنان، یکی بآبادانی می رود یکی بویرانی...».(همان، ص ۲۱۹)

این بررسی را با خوانش بهاء ولد از آیه میثاق ادامه می دهیم. «کلیدی بودن این کلمه در اندیشه اسلامی دلیل بر آن است که مسلمانان خیلی زود اهمیت اعتقادی مفهوم میثاق را دریافته و در گنه غنای آن اندیشیده اند... ذهن مذهبی در اسلام متمرکز بر، نه یک امر تاریخی، بلکه یک امر متاتاریخی است. این امر اصلی و اساسی، که پیش از تاریخ تجربی ما واقع شده است، پرسش الهی از نفوس بشری در عالم ذر است که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (نویا، ۱۳۷۳، ص ۴۷). این آیه از مهمترین آیات قرآنی محسوب می شود که نوع تفسیر آن اطلاعات ارزشمندی را در اختیار مخاطبان قرآنی قرار می دهد. بهاء ولد برای انتقال پیام این آیه به نظام نشانه ای آن توجه کرده است و معنای آن را در شبکه متنی قرآن یافته است:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ﴿۱﴾ همچو موسی کسی باید تا اهل مر شیر طیب ر اکه بوقت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ بود هر که بود از آن خطاب و شراب مستطاب به مذاق او رسانیدند تا با چیزی دیگر نیامیخت همچون رود نیل در حق بنی اسرائیل آب بود و در حق قبلی خون بود یعنی این خطاب الست بر بکم چون آبی بود که نقش حقایق خطوط مکتوب ایشان بیرده غیب نهان بود آب این خطاب بدیشان رسید نقش نکرت و معرفت ایشان بدید چون باران که بر زمین زند هر نباتی در خور خود در جنبش درآید...».(همان، ص ۳۷) برای تفسیر این آیه او به دو شکل آشکار و ضمنی به داستان حضرت موسی پرداخته و از طریق الحاق این معانی به یکدیگر تفسیر تازه ای از این آیه ارائه داده است. به صورت آشکار به آیه ۷ سوره قصص که با داستان موسی آغاز شده است ، اشاره می کند و در ادامه به شکل ضمنی به آیه ۱۳۳ سوره اعراف ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ ... الدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مَّجْرُمِينَ﴾ (بلاهای چندگانه در مجازات قوم بنی اسرائیل به سبب نپذیرفتن دعوت موسی علیه السلام) اشاره می کند با پیوند این دو ، بهاء ولد به مسئله استعداد می پردازد این معنی دلالت دارد بر اینکه تمامی افراد بشر مورد این استشهدا واقع شده، و یکا یک ایشان به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده اند ولی استعداد انسان ها متفاوت است. همان گونه که دعوت موسی برای قوم بنی اسرائیل بود ولی عده ای با شنیدن به

آن ایمان آوردند و عده ای چون قبطیان (فرعونیان) سر باز زدند و گرفتار عذابی همچون خون شدن آب نیل گشتند. این نکرت و معرفت اختیاری است.

و در جایی دیگر چنین می گوید: «اکنون چه ناامید شده ای از عالم غیب. پس از این غیب گفتیم اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ بلی گفتم ایمان به غیب بیوردی اکنون چون غیب را عین کردیم و بینه و آیات اقامت کردم انکارم کنی. اکنون باید که تصدیق زیادت باشد نه چنانک کم باشد نی ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُحْسِنُونَ زَكَاةً وَ يُؤْتُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ در عشق همه پاک باز». (همان، ص ۶) در این آیه ایمان به غیب را برابر با ایمان به روز الست دانسته و این گونه این دو آیه «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ - يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» را در هم مستحیل می کند.

هدف اصلی از بررسی این دو آیه از دیدگاه بهاء ولد شناخت چگونگی بهره وری او از آیات قرآن و پیوند آنها با یکدیگر از طریق نشانه های ارجاعی بود. خوانش او از آیات غالباً بر اصلی درون متنی استوار است که رابطه ای تودرتو میان آیات برقرار کرده است. این روند تحلیل مضمونی در همه بخش ها تداوم ندارد؛ او در سطح دیگری می کوشد وجهی از معنا را بیان کند که احوال روحی و عمق تجربه های عرفانی اش را روشن کند؛ در این نوع قطعات، تفسیر یا تأویل آیات مطرح نیست بلکه آیات و معانی آن هویت مستقلی در پیوند با بافت درونی و بیرونی زندگی مولف می یابد و این بار تعامل میان آیات محو شده و تعامل میان حالات مشهود می گردد. این قطعات در واقع خوانش مؤلف از خویش است. به دلیل انس زیاد بهاء ولد با قرآن، خودبازنمایی کامل او با قرآن پیوند می خورد. آمیختگی حالات او با اشارات قرآنی نوعی تلاقی متن با خواننده است که در تلقی های خاص و صوفیانه او از تجربه های سرشارش جلوه می کند.

برای مثال او در خلال بیان تجربه ای عرفانی آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ را به نظر کردن به الله تعبیر می کند: «به مسجد رفتم سرم درد می کرد گفتم ذکر الله چنان می باید که بگویم که الله مرا فراغتی دهد از دردسر و از همه دردها و از همه اندیشهها گفتم چو الله را یاد کنم باید که بهر وجهی که رقت و خوشی آیدم آنرا بگیرم و الله را بدان یاد کنم و از وجوه دیگر که رقت نیاید آنرا نفی می کنم از ذکر و دیگر از آن هیچ نیندیشم یعنی از حور و قصور و لرزیدن پیش وی از بیم دوزخ وی، در وقت ذکر الله هیچ ازینها نیندیشم دیدم که تصرف الله مرا در کنار گرفته است تا اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ در ذکر الله یادم آمد بر وجه مخاطبه یعنی الله را می بینم و می زارم در پیش او تا از کیفیت و جهات و تصور او هیچ نه اندیشم و نظر کردن به الله صراط

مستقیم آمد زیرا رنج به آسایش بدل می شود تا همچنین مست می شوم و در عجایبها که الله در ذکر مینماید فرو می روم...» (همان، صص ۱۴-۱۳) در این مثال چنان که مشهود است تجربه بر زبان و تفسیر قرآن پیش است. بهاء ولد ابتدا در احوال خود تأمل کرده و سپس ناگهان در میان تجربه، معنایی حاصل می شود که تلقی ای از احوال اوست. کارکرد این نوشته ها بیشتر خاطره نویسی و شرح وقایع است و کارکرد تأویلی و یا تفسیری ندارد.

تنها تجربه های درونی و غلبه احوال موجب برداشت های بدیع از آیات قرآن نمی گردد بلکه تجربه ها و حوادث بیرونی نیز با متن قرآن پیوند می خورد و نوعی خوانش بافتاری به چشم می خورد: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» می خواندم سرم و استخوانها ام درد می کرد گفتم ای بزرگواری که استخوانهای من از تجلی تو و از تجلی صنع تو چون طور موسی بر خود پاره پاره می شود و این استخوانهای من و اجزای تن من نشان ﴿وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرَجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ دارد و ازین معنی خبر می دهد که بآن ربک اوحی لها اکنون در وجه کریم الله به معنی خداوندیش نظر می کنم که مستغرق می شوم...» (همان، صص ۱۵۹)

در خوانش بافتاری، سخن در چارچوب موقعیتی که تولید شده مورد نظر قرار می گیرد. در ابتدای این قطعه، بهاء ولد سوره ملک را تلاوت می کرده، این تلاوت مصادف می شود با احساس درد در سر و استخوانهایش، او این درد را تأثیر آیات قرآن در درون می داند و این موقعیت نشانه ای می شود برای رسیدن به دو مفهوم آشکار و ضمنی؛ مفهوم خشیت در آیه ۷۴ سوره بقره که آشکارا به آن اشاره می کند و مفهوم تجلی در آیه ۱۴۳ سوره اعراف به شکل ضمنی "﴿وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾. اهمیت تلاوت قرآن و محوریت آن در این قطعه را از آن جا می توان دریافت که در نخستین جمله، تلاوت آیه ابتدای ملک یادآوری می شود، این تلاوت با دردی جسمانی همراه است این همزمانی کانون توجه بهاء ولد می شود و احساس خشیت را برای او اعاده می کند که مفهوم تجلی نیز با آن تداعی می شود. در حقیقت درد استخوانها برای بهاء ولد کارکردی استعاری دارد که هسته اصلی آن متن قرآن می باشد. او از تلاوت قرآن آغاز می کند و سپس رویدادهای بیرونی را با این امر پیوند زده و از زنجیره این

رویدادهای ترتیب دار به معنی ای درونی که آن هم پیوسته به آیه ای قرآنی است رهنمون می شود ﴿بَانَ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾ (زلزال، ۵). در تأیید این مدعا که پیوند آیات جداگانه و موضوعات نامرتب برای رسیدن به مفهومی مرکزی است قسمت پایانی این قطعه جالب توجه است : «گفتم بیا تا اندیشه خود را در تعظیم الله و محبت الله پاکیزه دارم و بپسند الله مقرون گردم و ظاهر کالبد و باطن دل را بتعظیم و محبت الله بی قرار دارم تا باز مردود الله نباشم چون کالبدم به احوال خود مشغول شود بیا تا باطنم را بتعظیم و محبت الله آراسته دارم تا ترس بر هر دو نباشد زیرا چو ترس و وهم منقطع می شود می بینم که جام در جام است و ساقیان همواره ایستاده اند از الله و به من شرابها می چشانند و دستهای ریاحین و گل می رسانند اکنون سرمست عشق الله و محبت الله و تعظیم الله باشم هرگاه باحوال ظاهر و کار دیگر مشغول شوم آن ذوق شراب و مجلس انس نمی ماند از آنک مشغولی بغیر الله عربده باشد و عربده راحت شراب و سماع و ذوق را ببرد» (بهاء ولد، ۱۳۵۷، ص ۱۶۰)

ایدئولوژی تفسیر یا تفسیر ایدئولوژیک

مسأله اصلی در هر متن قائل شدن یک موقعیت منسجم نظری برای مولف است که رویکردی مناسب برای فهم معنای متن محسوب می شود؛ این دیدگاه اتخاذ یک هویت ایدئولوژیک مناسب است. متون هرچند همانند معارف گسسته و گونه گریز باشند همواره بر محورهایی نظری و اعتقادی تکیه دارند. توجه به موقعیت سوژه از نکات کلیدی برای درک ایدئولوژی متن محسوب می شود. «لوئی آلتوسر اولین نظریه پرداز درباه ایدئولوژی بود که مسئله سوژه را پیش کشید. آلتوسر ایدئولوژی را نظامی از بازنمایی های واقعیت می داند که به افراد قطعی ترین موقعیت سوژگانی را که می توانستند اشغال کنند، عرضه می دارد. او در عبارت مشهوری گفته است: آن چه در ایدئولوژی نمایانده می شود نظامی از روابط واقعی نیست که بر هستی اشخاص حکومت کند، بلکه روابط خیالی این افراد با روابط واقعی است که در آن زندگی می کنند» (چندلر، ۱۳۸۷، ص ۲۶۴) ایدئولوژی مسلط در اندیشه بهاء ولد نیز رویکردهای کلامی اشعریان است؛ او در تفسیر و استنباط آیات قرآن معانی را متناسب با اندیشه های اشعری برگزیده است. هرچند او مدعی است از جنجالهای فلسفی و کلامی گریزان است و تنها در راه انبیا قدم می گذارد: «آری مگر همه روزها خاطرها پراکنده کرده اید که قدری چنان می گوید و جبری چنین می گوید، رافضی چنین می سگالد و کرامی حجت می گوید آن بت پرست و آن آتش پرست و اباحتیان چنان خوش باشند در چون و چرا که آن چگونه است و این چگونه آن مذهب

شافعی و این مذهب حنفی آن همه را می‌گویی که چگونه است خود را نمی‌گویی که چگونه است، ترا از تو خواهند پرسیدن و از کسی دیگر نی، تو آن عجایبها را چه دانی از راه تو روشن تر راهی نیست راه انبیاء (علیهم السلام) شاه راهیست...» (همان، ج ۱، ص ۴۲۶) ولی باید اذعان کرد با وجود ادعای گریز بهاء ولد از جنجالهای کلامی، معارف محلی برای جلوه‌گری اعتقادات اشعری است. او با فرو رفتن در عمق تجربه‌های دینی و پیوند خودآگاه یا ناخودآگاه آنها با مسائل کلامی احاطه خود بر قرآن و مسائل کلامی را به نمایش گذاشته، انعکاس این اندیشه‌ها در خوانش او از آیات قرآن نیز دیده می‌شود. مهمترین مسائل مورد اختلاف در کلام اشعری و معتزلی مسئله رؤیت الله، جبر و اختیار، قدیم یا حادث بودن قرآن است که بهاء ولد بارها از دیدگاه اشعریان به آنها پرداخته است. تأملات بهاء ولد در پرتو اعتقادات اشعری او شکل گرفته که با نگرش بی‌طرفانه او متباین است.

نگرش بهاء ولد به قرآن در این قطعه آشکار است؛ او پس از بیان ارزش قرائت قرآن «همه رنج و سودای تو از کاهلی و بی‌کاری است دفع آن بلا اینست فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ رَنْجَ تَلَاوَتِ الْقُرْآنِ وَ زَارِي كَرْدَنَ نَشِسْتَه وَ خَاسْتَه بَجَايِ آر وَ إِلَيَّ رَبِّكَ فَارْعَبْ»، درباره تأویل قرآن چنین می‌گوید: «أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ» یعنی قرآن از بهر طلب الله و تضرع ب الله و زاری ب الله خوان نه از بهر تأویلها و دیگر و جبر و قدر مخوان اگر سؤال مختلفی کنند و موضع اشتباه بگویی که الله پیش از رؤیت و مخلوقی قرآن بیانی دیگر فرموده است بیا تا آن را باشیم و دست ازین بداریم چو بیکار مانده ایم تا بدینجای رسیم این مواضع اشتباه آنکس که این اشتباه پدید آورده است چون محکمش را بجای آری این اشتباه را او روشن تواند کرد نه تو، با تو چه بحث کنم «مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ وَ آخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمْنًا بِهٖ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (بهاء ولد ۱۳۵۲، ص ۳۹) اگرچه او خواندن قرآن را طلب الله و اشتیاق به او می‌داند ولی بلافاصله در برابر نظر معتزله که قرآن را مخلوق می‌دانند موضع‌گیری می‌کند و مواضع آنها را اشتباه می‌داند، برای اثبات عقاید خود نیز به آیات قرآنی تمسک می‌نماید. چنانکه دیده می‌شود در این قطعه اشاره‌ای نیز به مسئله رویت می‌شود؛ اشاعره معتقدند که مومنان در قیامت خداوند را به چشم خواهند دید ولی معتزله لازمه رؤیت به چشم را تجسم دانسته و در رد این مدعا کوشیده‌اند. از آیه‌ای که محل اختلاف این دو است می‌توان به آیات

۲۳ و ۲۴ سوره قیامت «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» اشاره کرد که بهاء ولد نیز به آن پرداخته است: «...این اجزای کالبدت را که بی خبرند آگهی دهند و همه اجزات را بینایی و دانایی دهند زیرا که یک جهت را سو باشد اما شش جهت را سو نباشد پس الله را بی سو ببینند و حضرت آفریدگار بی جهت و سوی نظر را هست کرد و عمل او در سوی سوی است چنانکه نظر را نظر داد بطرف سوی اگر نظرش دهد بی سوی چه عجب باشد مردم دیده را نظر داد بغیر خود اگر نظرش دهد هم به خویشتن چه عجب معتزلی گوید که دید بی چگونه نباشد گوییم او را که الله فرمود «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» و چون الله چنین فرمود ما همان دید را ثابت می کنیم که مراد الله است...». (همان، ج ۱، ص ۹۹) استدلال بهاء ولد درباره این آیه همان استدلال اشاعره است. در قطعه ای دیگر نیز با استناد به حدیث معروف رؤیت ماه (سترون ربکم کالقمر لیلۃ البدر) بر سر این عقیده پای می فشرد. (همان، ج ۱، ص ۳۹۹)

مسأله دیگری که بهاء ولد با تکیه بر آیات به اثبات آن از دیدگاه اشعریان می پردازد، عدل است. "نخستین مسأله در باب عدل، تبیین ملاک حسن و قبح است؛ بدان سبب که مباحث مهم عدل الهی، حکمت خداوند، قضا و قدر، جبر و اختیار، تکلیف و ... مبتنی بر این موضوع است... حسن و قبح در احکام خدا، یعنی کاری که فاعل آن در نزد خداوند در دنیا و آخرت، شایسته مدح یا نکوهش و مستحق ثواب و شکنجه باشد؛ که مورد اخیر، محل اختلاف معتزله و اشاعره است، مبتنی بر این که آیا خوبی یا بدی آن ها با عقل ادراک می شود یا به شرع. اهل اعتزال معتقد به عقلی بودن این امور هستند و اشعریان حسن و قبح شرعی را باور دارند». (مشیدی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۳-۱۵۲) به باور اشاعره تصرف خداوند در امور به هر نحو که باشد شایسته و عادلانه است، بهاء ولد پس از مختار دانستن خداوند در امور عالم با تمسک به آیه ۶۰ سوره رحمان به صورت ضمنی به این مسئله پرداخته است: الله از اختیار دیوار ساخته است و باغ و بستان چنان که درها را می بندند و می گشایند الله اختیارها را می گشاید و می بندد و چنانکه دیوار و درخت برمی آرند و می نشانند الله اختیار و ارادت را باغ می کند و می شکفاند و باز ویران می کند و فرو می ریزاند کل این مصنوع اختیار و ارادت است. می گفتند دوزخی و بهشتی هر دو در مشیت است گفتم ازین می خواهی که یکی را نیکو نباید گفتن و یکی را بد نباید گفتن و کسی را به بدی نباید نکوهیدن و به نیکویی نباید ستودن این سخن خلاف عقل همه عقلاست گواهی فاسق نشوند و از آن عدل بشنوند و یکی را امین مال یتیم دارند و یکی را

ندارند و عقل از بهر تمییز میان نیکی و بدی است «جَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا وَ هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ» (همان، ج ۲، صص ۱۱۰-۱۰۹)

از مجموع آنچه در خصوص وجود ایدئولوژی اشعری در متن معارف گفتیم، سه نتیجه ی مهم ر می توان گرفت: نخست این که برخلاف ادعای بهاء ولد متن معارف نه تنها محلی برای گریز ایدئولوژی نیست، بلکه برعکس این متن جایگاهی برای نشان دادن تعارض ها و تمایزهای دیدگاه اشعری و معتزلی است که رنگ و بوی عرفانی به خود می گیرد. دو دیگر این که این به معنای آن نیست که این متن همگن است و تنها در چارچوب اصول اشعری قابل خوانش است و در بررسی هر آیه مؤلف تنها در پی معنایی متناسب با اعتقادات اشعری می گشته، سوژه (مجموعه ای از نقش ها که توسط فرهنگ و ایدئولوژی غالب ساخته شده) با چندین دیدگاه متناقض به تفسیر آیات پرداخته ولی وجه غالب و جالب توجه پس از وجه عرفانی، دیدگاه های کلامی و اشعری است که هماهنگی و انسجامی نیز در آن دیده نمی شود، همان گونه که در دیگر بخش های معارف نیز این روش مورد نظر نبوده است. ایدئولوژی اشعری در حافظه ناخودآگاه بهاء ولد در طول زمان ذخیره شده و موجب تثبیت دیدگاه های او در امور درونی، عرفانی و نگاه به نص قرآن کریم شده است. سه دیگر این که پیوند خوردن معنا و دلالت های قرآنی با دیدگاه های کلامی و به چالش کشیدن رمزگان های متن برای گفتگو با اعتقادات، نوعی خوانش بیناگفتمانی را رقم می زند که بر خلاف آنچه پیشتر مطرح شد به متن و عوامل درون متنی بسنده نمی شود بلکه عناصر و عوامل برون متنی همچون اعتقادات، جامعه و مؤلف نیز نقش مهمی را ایفا می کنند.

نتیجه گیری

عنصر غالب در معارف بهاء ولد توجه به قرآن و نشانه های قرآنی است. با خوانشی پراکنده چنین می نماید که متن معارف گونه ای تفسیر گزینشی آیات است و در مجموعه تفاسیر عرفانی قابل بررسی و تحلیل می باشد. ولی ویژگی های دیگر این متن همانند پراکنده نویسی، اشاره به وقایع بیرونی، حوادث زندگی و... موجب می شود از این گونه فاصله بگیرد. محور بررسی همچنان تبلور و سیطره قرآن بر این متن می باشد که موجب گسترش و ادغام مرزهای تجربه عرفانی و متن متعالی قرآن می گردد. با آوردن شواهدی مقتصدانه از شیوه به کارگیری بهاء ولد از آیات قرآنی این نتایج حاصل شد:

۱- ایجاز و سادگی زبان در بررسی آیات موجب نزدیکی آن به زبان شعر شده است که سرشار از معانی تلویحی و بدیع است. بهاء ولد با توسل به تمهیداتی همچون بررسی معنای واژگان و ساختار حروف و تصویرپردازی های ملموس، شاعرانه قلم می زند؛ هرچند واسطه ی بیان او نثر است.

۲- بهاء ولد با تکیه بر دانش قرآنی خود برای یافتن معانی پنهان آیات در بسیاری از موارد از قرآن یاری می گیرد و با پیوند آیات از طریق نشانه ای مشترک نوعی انسجام در تحلیل ایجاد می کند، این نگاه درون متنی گهگاه صریحاً با حالات درونی و بیرونی او مرتبط است.

۳- ایدئولوژی اشعری در خوانش او از آیات تأثیری غیرمستقیم داشته که در سایه آن نوعی خوانش بیناگفتمانی و ایدئولوژیک از قرآن ارائه کرده است. نگاه بهاء ولد به قرآن نگاهی متعالی است که حاصل تجربه ای صوفیانه است. او از رهگذر این تجربه با متن قرآن به گفتگو می نشیند و حاصل گفتگوهای خود با این کتاب مقدس را در بیشتر موارد به زبان عبارت (نه اشارت) سامان می دهد. نگاه بدیع او به آیات و جاری بودن آیات در لحظات خلوت او کوششی خلافانه در متن تجربه ای دینی و ترجمه ای عاشقانه از غیب نامتناهی است.

پی نوشت:

- ۱- بررسی ژنریک، دسته بندی نشانه های متن در رابطه با قراردادهای نوع آن است
- ۲- قرار گرفتن معارف در مجموعه متون عرفانی یقیناً از لحاظ ایدئولوژیک خنثی نیست؛ این موقعیت، قراردادی ارجاعی در چارچوب های گونه ی نثرهای عرفانی است که موجب تثبیت دیدگاههای خواننده در ارتباط این متن با متن های مشابه می شود. ارتباط معنایی معارف با دیگر متون عرفانی رمزی خاص است که می تواند به عنوان یک نشانه تحمیلی در مطالعه آن به کار آید. رولان بارت در ۱۹۷۷ این نشانه های تحمیلی را با عنوان لنگر معرفی می کند « بعضی از نشانه های قبلا تعیین شده در متن برای تثبیت زنجیره شناور مدلول ها (to fix the floating chain of signifieds) به کار می روند ... این عناصر به عنوان لنگر (تحمیل) در یک متن عمل می کنند» (Barthes, 1977, p39).
- ۳- یاکوبسون شش جزء تشکیل دهنده فرآیند ارتباط یعنی گوینده، مخاطب، مجرای ارتباط، رمز، پیام و موضوع را که حاصل معنی است تعیین کننده نقش های شش گانه زبان می داند. در میان این شش نقش در نقش ارجاعی، جهت گیری پیام به سوی موضوع پیام است و جملات اخباری به شمار می روند و در نقش ادبی، جهت گیری پیام به سوی خود پیام است که درباره این نقش بررسی زبان مستلزم بررسی همه جانبه نقش شعری آن است. (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۱)

۴- مجلس گویی در تصوف سابقه ای دراز دارد و بعضی از مشایخ صوفیه به مجلس گفتن معروف بوده اند. مجالسی که شبلی در بغداد و ابوعلی دقاق، استاد و پدرزن قشیری، و ابوسعید ابوالخیر در نیشابور

برگزار می کردند مشهور است. در واقع بسیاری از تعالیم مشایخ صوفیه از طریق همین مجلس گویبها به مریدان منتقل می شده است. پاره ای از مریدان سعی می کردند که از این مجالس یادداشت بردارند. (پورجوادی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۸)

۵- موضوع کلاژ با بینامتنیت ارتباط تنگاتنگی دارد؛ چنان که می توان آن را گونه ای از بینامتنیت تلقی کرد. کلاژ نوع خاصی از خلق اثر است که با ترکیب عناصر متفاوت و مستقل صورت می گیرد و از این جهت در مقابل بازنمایی هنری به شیوه معمول آن قرار می گیرد...هم حضوری پاره های ناهمگون در یک متن موجب هم کنشی آنها به گونه های متفاوتی می شود. این هم حضوری می تواند به گفتگومندی و چندصدایی منجر گردد. (نامورمطلق، ۱۳۹۰، صص ۲۴۱-۲۴۰)

۶- مخلوقی قرآن متفرع است بر کیفیت اتصاف حق تعالی به صفت متکلم و درین باره معتزله گفته اند که اطلاق متکلم بر خدای جلّ شأنه به اعتبار این است که موجد کلام است و بنابراین تکلم صفت فعل است نه صفت ذات زیرا کلام نزد معتزله عبارتست از اصوات و حروف که حادثست و عارض بر ذات وی نتواند شد و بنابراین گفته اند کلام الله حادث و مخلوق است. و اشعریان بر این عقیده اند که اصوات و حروف حادث و مخلوق است ولی کلام صوت و حرف نیست بلکه معنی است قائم در نفس متکلم و غیر از علم و اراده که از ان به اصوات و حروف تعبیر می شود و کلام مسموع از آنها تألیف می یابد و کلام الله معنی قدیم قائم بذات اوست که کسوت صوت و حروف می پوشد. (فروزانفر، ۱۳۵۲، ص ۲۵۱)

منابع و مآخذ

قرآن کریم

بهاء ولد ، محمد بن حسین خطیبی (۱۳۵۲) ؛ معارف ، تهران ، انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ

پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۸)؛ پژوهش‌های عرفانی، نشر نی، چاپ دوم
چندلر، دانیل (۱۳۸۷)؛ مبانی نشانه‌شناسی ، ترجمه مهدی پارسا، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، چاپ چهارم
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹)؛ جستجو در تصوف ایران، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم

ساسانی، فرهاد (۱۳۸۴)؛ تأثیر روابط بیامتنی در خوانش متن، مجله زبان و زبان‌شناسی، س ۱، ش ۲، صص ۳۹-۵۵، زمستان

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲)؛ زبان شعر در نثر صوفیه، نشر سخن، چاپ اول
صفوی، کوروش (۱۳۸۳)؛ از زبان شناسی به ادبیات، جداول (نظم)، سوره مهر، چاپ اول
طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴)؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم
فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۲)؛ معارف بهاء ولد، مقدمه و تصحیح، تهران ، انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ

مشرف، مریم (۱۳۸۲)؛ نشانه‌شناسی تفسیر عرفانی، نشر ثالث، چاپ اول
مشیدی، جلیل (۱۳۸۲)؛ کلام در کلام مولوی، دانشگاه اراک، چاپ دوم
مهرگان، آروین (۱۳۸۲)؛ دیالتیک نمادها، نشر فردا، چاپ اول
یاکوبسون، رومن (۱۳۷۷)؛ وجه غالب، عصر پنج شنبه، ترجمه کیوان نیرمانی، سال اول، شماره دوم و سوم

نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰)؛ درآمدی بر بینامتنیت، چاپ اول
نویا، پل (۱۳۷۳)؛ تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت

Barthes, Roland (1977); **Image-Music-Text**. London: Fontana